

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۸۲

تاریخ: دوشنبه ۱۴۰۳/۰۲/۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

المقصد الأول : فى الأوامر

۲-۱- الفصل الثانى من المقصد الاول فى ما يتعلق بصيغة الامر

۲-۲-۱. فى تعيين معنى صيغة الأمر

چند سؤال شده اگر آقایانی که سؤال کردند اجازه بدهند من یک بحثی را پیش ببرم، بحث حاضر را که تمام کردم، سؤالات را جواب می‌دهم. دیروز ملاحظه فرمودید که بحث این شد که صیغه امر حقیقه فی الوجوب و کثرت استعمالش در غیر وجوب مانع این قول نیست. نه مشترک لفظی است، نه مشترک معنوی است، نه حملش بر ندب درست است. این خیلی ثمر دارد. اگر این نظر را قبول کنیم، ما وقتی قرآن را باز می‌کنیم، وسائل الشیعه را باز می‌کنیم، اگر قرینه‌ای یافتیم بر خلاف وجوب، حمل بر خلاف می‌کنیم، اگر نیافتیم فتوا می‌دهیم. مثلاً امام صادق علیه السلام فرمودند عودوا مرضاهم و اشهدوا جنائزهم. نسبت به اهل تسنن اگر مریض شدند عیادت کنید، اگر مردند تشییع جنازه آن‌ها بروید. شک می‌کنیم واجب است ولو مثلاً واجبی که مصلحت داشته باشد، مصلحت اخلاقی، اجتماعی یا غیر واجب است؟ فرض کنید دلیلی هم پیدا نکردیم بر استحباب. حالا یک کسی می‌گوید ضرورت فقه، ادله دیگر، آن باید بحث بشود. اگر این‌طور شد حمل بر وجوب می‌کنیم؛ البته وجوب معقول، نه این‌که هر سنی مریض می‌شود، فوراً ایران ما که رسم دست خالی نروی، یک چیزی هم بگیرد یا اگر مرد حتماً بروی تشییع جنازه. ما شیعه‌اش هم فوت می‌کند، کمتر می‌رویم یا نمی‌رویم تا آخر. می‌خواهم عرض کنم بحث، بحث مهمی است برای استنباط. نکته‌ای که من دوست دارم دقت کنید که گاهی وقت‌ها آدم سست می‌شود، یادش می‌رود، همین کثرت استعمال در غیر وجوب است. می‌دانید کثرت استعمال در غیر وجوب به قدری شبهه بوده که بزرگی مثل صاحب معالم را متوقف کرده؛ البته صاحب معالم نسبت به قرآن چیزی ندارد، نسبت به روایات

مطلب دارد. این را می‌دانید برای چه گفتم؟ عبارت کفایه لیز است. عبارت کفایه مثلاً می‌رساند که بعضی‌ها هم نسبت به قرآن، هم روایات گفتند؛ البته صراحت ندارد، یک اشاره‌ای دارد. اگر اهل دقت باشیم، صاحب معالم راجع به روایات مطلب دارد؛ چنان‌که در ماده امر ندارد، در صیغه امر دارد. این‌ها را دقت کنید.^۱ پس صیغه الامر ظاهره فی الوجوب. ممکن است سؤال کنید نظر خود ما چیست؟ آقایان نظر ما هم همین است؛ یعنی ما بعد از چهل سال، پنجاه سال در این انس با روایات و آیات و کلمات و حتی عرف، عرف خودمان، عرف فارسی‌مان، عرف عربی‌مان، یک کسی ترک باشد عرف ترک‌ها، وقتی صیغه را می‌شنوند، حمل بر وجوب می‌کنند. ادله خوبی آقای آخوند داشتند. تبادل، عدم عذر، اگر کسی مخالفت کند، این‌ها بالأخره برخواسته از وجدان است. فقط یک چیز من به شما بگویم. تکراری هم هست و آن این است که ما کشته و مرده استعمالات شارع هستیم و مبینان شریعت. پیامبر اکرم، ائمه و گرنه در لغت، دوهزار سال قبل از اسلام صیغه برای چه وضع شده، برای ما مهم نیست. برای ما ادله شرعی مهم است و به نظر ما ادله شرعی همین است. اگر احیاناً صحبت از وضع هم می‌شود مثلاً، می‌گوییم حقیقه فی الوجوب بوضع؛ البته ما هنوز نگفتیم به چه، آن بحث بعدیمان است؛ ولی برایمان مهم استعمالات شارع است و این می‌خواهد مطلب یک دو دو یعنی مبحث دوم از فصل دوم که صیغه امر است داشته باشید؛ ولی به شما بگویم این کلام آقای آخوند که ما هم قبول کردیم اصلش را نه جزئیاتش، به شدت مورد نقد واقع شده. مثلاً مرحوم آقای بروجردی قدس سره در کتاب اصولی که از ایشان چاپ شده، نه‌ایه الاصول، در کتاب نه‌ایه الاصول از تقریرات درس آقای بروجردی^۲، آقای بروجردی کلام استادشان را مفصل نقد کردند؛ ولی من دیدم واقعه اصل مطلب که درست است، جزئیات اگر مناقشه دارد، آن جزئیات را دیگر کسی می‌خواهد مراجعه بکند. مثلاً بعضی از آقایان، همین آقای بروجردی گفتند شما تشبیه کردید به باب عام و خاص. آقای آخوند داشت دیروز. چطور با این که عمومات تخصیص خیلی خورده تا جایی که گفتند ما من عام الا و قد خص، اما در عین حال ما تا یک عمومی می‌شنویم، حمل بر عموم می‌کنیم. بگو آقا در شریعت مطهر از صد عام، نود و پنج مورد تخصیص خورده، می‌گوییم بخورد. آن‌ها همه‌اش با قرینه بوده، مورد بوده. مثلاً آقای بروجردی می‌گویند این تشبیه غلط است. این تشبیه درست نیست. حالا این تشبیه غلط است، درست نیست، درست هست، به اصل

^۱ همیشه از ما داشته باشید که کلام را وقتی آدم از یک نفر می‌شنود، حتماً خودش نگاه کند. بله حالا یک‌دفعه یک استادی دارید، یک نویسنده‌ای است که می‌داند اهل دقت است، آن دیگر خیالتان راحت است؛ ولی نقل قول‌ها نه گاهی وقت‌ها، خیلی وقت‌ها لغزش دارد. این‌ها را باید دقت کرد.

^۲ چند تقریر هست از آقای بروجردی، یکی‌اش همان نه‌ایه الاصول است.

مطلب آقای آخوند لطمه نمی‌زند. لذا اگر شما علاقه‌مند هستید، کتاب نه‌ایه‌ الاصول مرحوم آقای منتظری است که تقریرات درس آقای بروجردی است، ببینید. ما بنا نداریم این قسمت را خیلی معطل بشویم. این مبحث دوم است. مبحث چهارم در پیش داریم، یک تتمه‌ای در مبحث چهارم می‌آید، عجله نکنید. آن‌جا هم ان شاء الله مطرح می‌کنیم و فکر می‌کنم کلاس به فناخت و شفافیت برسد. فقط یک چیزی من در یادداشت‌هایم دیدم، من را متوقف کرد. دوست دارم دقت کنید. این بحث که الان می‌خواهم مطرح کنم، از آقای بروجردی است. در کفایه نیست، در رسائل نیست، آقای نائینی مطرح نکرده، آقای خوئی مطرح نکردند. این نکته چون مال آقای بروجردی است، مال قم است، کمتر مورد و توجه واقع شده؛ در صورتی که اگر قبول شود، له اثر کبیر، اگر هم رد بشود که رد شده دیگر. باز هم اثر کبیر. آن چیست که من این قدر دارم تبلیغش می‌کنم؟ حالا من هم یک کمی تصرف در آن می‌کنم، در واقع ترجمه آزاد می‌کنم. ایشان می‌فرماید که صیغه امر، اگر در کلام خداوند بیاید، اقیموا الصلاة، اتوا الزکاه، اگر در کلام خداوند بیاید یا در کلام پیامبر و ائمه صلوات الله علیهم بیاید به عنوان حکم حکومتی یا مثلاً یک دستور شخصی، این‌جا حمل صیغه بر وجوب درست است. مثال خدایش را زدم برایتان، کلام خداوند بیاید. مثال پیغمبر و ائمه هم مثل این که پیامبر در جنگ یک دستوری بدهند یا به یک نفر به خصوص بگویند فلانی برو ازدواج کن، فلانی این کار را نکن. حالا صیغه نهی محل بحث ما نیست؛ ولی مثال می‌زنم. ایشان می‌گویند که در این‌جا حمل صیغه بر وجوب درست است و من هم مثل مشهور، مثل استاد آقای آخوند، مثل دیگران، قبول دارم؛ اما یک قسم دیگر هم داریم و آن قسمی است که در کلام پیامبر می‌آید یا ائمه می‌آید به تعبیر بنده به عنوان مبین شریعت. امام صادق و امام باقر و رسول خدا و امیرالمؤمنین و امام رضا و امام کاظم قبول دارید این‌ها مبین شریعت هستند؟ روایاتی که از امام صادق داریم در باب نماز، اجاره، جعاله، تجارات، ائمه یک دستوراتی می‌دهند دیگر. این کار را بکنید، اگر عقد را بستید این را بگویید، خانم باید این کار را بکند، شوهر باید آن کار را بکند، ایشان می‌گویند این صیغه‌ها ارشاد به دستور خدا است و در دستور خدا مستحب داریم، واجب هم داریم. وقتی مستحب داریم، واجب داریم، اوامر ارشادی، تابع مرشدالیه است. اگر مرشدالیه واجب باشد، این صیغه می‌شود واجب. اگر مرشدالیه مستحب باشد، می‌شود مستحب. اگر این‌طور شد، دیگر شما نمی‌توانید از صیغه‌هایی که در کلمات امام صادق و امام باقر و امام کاظم و رسول خدا و امیرالمؤمنین هست، استخراج و جواب بکنید. این حرف آقای بروجردی. خودشان هم خیلی خوششان آمده، حالا از خود آقای بروجردی بوده این تقریر یا از مقرر بوده، می‌گویند هاهنا نکته لطیفه. یک نکته ظریف. یعجبنا ذکرها. خیلی دوست داریم، خوشمان می‌آید بگوییم برای آینده‌ها و بعد این مطلب را می‌گویند. مثلاً فرض کنید می‌رویم در باب معاملات. چقدر در کلمات امام صادق در

باب معاملات، صیغه امر داریم؟ این جور صیغه بخوانید، این شرایط را رعایت کنید، این جور مثلاً قبض و اقباض کنید، اگر معامله سلم کردید، حتماً قبض و اقباض بشود، اگر معامله سلف ثمن قبض بشود، این ها همه دستور است دیگر. خیلی هایش هم با صیغه امر است. فرق نمی کند کلام ایشان در جمله خبریه هم که به قصد انشا باشد می آید. می آید از امام سؤال می کند من شک کردم، امام بین سه و چهار می فرمایند ابن علی الاکثر. روایت نخواندید؟ ابن علی الاکثر. بنا بر بیشتر بگذار یا احتیاط بکن، بعد نماز احتیاط بخوان. همه این ها صیغه است. این ها هم که حکم حکومتی که نیست. حکم اجتماعی، سیاسی که نیست؛ چون ائمه ما پیامبر مخصوصاً یک سری احکام حکومتی دارند مثل احکامی که در جنگ و دفاع و مدیریت اجتماع صادر می کنند. حالا ممکن است اجتماعی باشد، ممکن هست فردی هم باشد یعنی به یک فرد خاصی امام دستور بدهند. این ها آقای بروجردی می فرمایند حمل بر وجوب کنید. وقتی رسول خدا فرمودند ملحق بشوید به جیش اسامه در آن صحنه آخرهای حیاتشان، این حکم حکومتی بود. بروید در جیش اسامه. ملحق بشوید به جیش اسامه یا جیش اسامه را تجهیز کنید. این ها همه اش حکومتی است. آقای بروجردی می گویند بله اگر صیغه ها در این احکام باشد، حمل بر وجوب کنید؛ ولی اگر که اکثراً هم این دومی است، همین بیان شریعت است، این ها دیگر باید از قبل بدانیم که وجوب شرعی دارد یا استحباب شرعی دارد. اگر استحباب دارد حمل بر استحباب، اگر وجوب دارد حمل بر وجوب. می خواهید یک مثال غیر پیغمبر و امام برایتان بزنم؟ بالأخره ببخشید خیلی ها گوش می کنند، شاید برای بعضی ها لازم باشد. مثلاً شما توضیح المسائل را باز کنید یا تحریر الوسیله یا منهاج الصالحین، ممکن است در این ها یک سری احکام حکومتی فقیه باشد؛ البته معمولاً در رساله ها نیست، معمولاً حکم حکومتی توسط فقیه در یک موردی صادر می شود مثل این که رهبر یک جامعه می گوید که مثلاً فلان کار صورت بگیرد. داشتیم در طول این چند سال رهبری گاهی احکام حکومتی صادر شده؛ اما فرض کنید در رساله آمده، فقیه، مجتهد که همین مثالی که زدیم در شک بین سه و چهار مثلاً باید بنا را بر چهار گذاشت. ما باید خارجاً بدانیم آیا بنا بر چهار گذاشتن حکم الهی است یعنی واجب است، رساله را حمل بر وجوب کنیم؛ ولی اگر خارجاً بدانیم این حکم، حکم الهی اش هم مستحب است، شما نمی توانید از عبارت رساله وجوب دریاورید. حالا من رساله را رها می کنم، مجدداً می رویم سراغ کلام معصوم. اگر کلام معصوم بنا شد ارشاد به حکم خدا باشد، این شعار هم که بلد هستید که احکام ارشادی تابع مرشدالیه است؛ یعنی تابع آنی است که ارشاد به آن می شود. اگر آن واجب باشد، این حکم ارشادی می شود واجب، اگر او غیر واجب باشد، این حکم ارشادی می شود غیر واجب. این حرف آقای بروجردی.

به نظر ما فرمایش آقای بروجردی دو اشکال دارد. یکی آیا خود ایشان در سرتاسر فقه‌اش ملتزم هست یا سائر فقها؟ یعنی علمای ما از جمله خود ایشان، وقتی می‌گویند صیغه امر دال بر وجوب است، فقط صیغه‌هایی را می‌گویند که در قرآن است که مال خدا است یا احکام حکومتی پیغمبر است؟ این همه روایات از پیامبر، بیشتر هم از صادقین علیهما السلام در قالب صیغه امر داریم، همین که الان خواندم عودوا مرضاهم اشهدوا جنازتهم. این‌ها صیغه است دیگر. آیا این‌ها را نمی‌توانیم حمل بر وجوب کنیم؟ چون ارشادی است باید از قبل بدانیم حکم خدا در این باره چیست؟ ثمره‌اش این می‌شود که ما باید از قبل بدانیم. از خود صیغه چیزی نمی‌فهمیم. حرف آقای بروجردی این است. آیا خود شما همین کار را می‌کنید یا از خود همین صیغه می‌فهمید؟ می‌دانید امام صادق فرمودند. فرقی هم نمی‌گذارید امام صادق آیه خوانده باشند یا حکم حکومتی کرده باشند یا به تعبیر ما بیان حکم الهی کرده باشند. فرق نمی‌کند. پس اشکال اول این است که خود شما ملتزم نیستید. می‌دانید که این اشکال نقضی است. اشکال نقضی می‌گویند خوب است، طرف را بایکوت می‌کند، متوقف می‌کند؛ ولی حل نمی‌کند مسئله را. حلش حرفی است که بارها از ما به مناسبت شنیدید. ما در کتاب فقه و مصلحت هم گفتیم ائمه ما، پیامبر ما در روایاتی که از آن‌ها رسیده، دوازده شأن دارند. یکی بما أنهم شارعون؛ البته این را در پیغمبر ما قبول داریم، در ائمه همیشه گفتیم شک داریم. آیا ائمه مشرع بودند یعنی ولایت تشریحی داشتند ائمه؟ می‌دانید که یک بحث اختلافی است؛ ولی پیغمبر بله. لذا شارع که می‌گوییم یعنی خداوند و پیامبر؛ منتها خداوند بالاستقلال، پیامبر باذنه تعالی؛ اما یک شأنی است که همه آن‌ها دارند و این شأن، شأن رایجشان است. خود خداوند هم دارد، پیامبر هم دارند، ائمه هم دارند. آن شأن چیست؟ مبین شریعت. امام صادق مبین شریعت، امام باقر مبین شریعت؛ یعنی شریعت خدا را بیان می‌کنند. ائمه ما درست است صیغه را به کار می‌برند و به قول آقای بروجردی ارشاد به حکم خدا است، ای کاش کلمه ارشاد نمی‌گفتم. این کلمه لغزنده شده. ائمه ما درست است از خودشان نمی‌گویند، وقتی امام صادق می‌گوید ابن علی الاکثر، بنا بر اکثر بگذار که از خودشان نمی‌گویند، دارند بیان شریعت می‌کنند؛ اما این مجوز نمی‌شود که ما این را از حمل بر وجوب بیندازیم. ائمه مبین شریعت هستند در همان قسم دوم که آقای بروجردی می‌گویند و حمل می‌شود بر وجوب. همان حرفی که استادشان زده، بزرگان دیگر زدند تا آخر. اصلاً روایات شنیدید از حضرت امیر دارد لسان الله الناطق. ما به امیرالمؤمنین که فقط نمی‌گوییم لسان الله. امام صادق هم لسان الله است. امام باقر هم لسان الله است. رسول خدا هم لسان الله است. لسان الله یعنی چه؟ یعنی مبین شریعت، مبین دین. حالا یکی‌اش هم شریعت است. اگر این‌ها لسان الله هستند، یعنی همین‌طور که صیغه‌ای که خدا به کار می‌برد حمل بر وجوب می‌شود، صیغه‌ای هم که ائمه به کار می‌برند حمل بر وجوب می‌شود. این

کلام آقای بروجردی اگر متعرض نمی شدیم، شاید خیلی ها را قانع می کرد؛ چون کمی هم طولانی است. من آوردم کلام ایشان را کامل. هیچ کلمه ای هم حذف نکردم. یک کلام کاملی است، ممکن است فاضلی مثل شما را قانع کند؛ ولی به نظر ما حرفی نیست که نه لطیف است، نه یعجبنا ذکرها است؛ ولی ارزشمند بود از این باب که نقل کنیم و نقد کنیم. اگر بخواهیم نتیجه بگیریم از این بحث دیروز و امروز چه باید نتیجه بگیریم؟ این که صیغه امر در کلام هرکس که باشد، این را دیگر به خاطر آقای بروجردی اضافه می کنیم، صیغه الامر در کلام هرکس که باشد و به هر شکلی بیان شده باشد، تا وقتی بیان شریعت هست، حمل بر وجوب می شود.

بحث بعدیمان ببینید ما ماده امر را صحبت کردیم در آن بحث قبلی. صیغه امر را این یکی دو روز صحبت کردیم. نوبتی هم باشد، باید بحث فردایمان چه باشد؟ آنهایی که صیغه امر نیست، ولی مفاد صیغه امر را دارد. مثل جمل خبریه. من ان شاء الله برسم یک اشاره ای می کنم اسم فعل. مگر ما نداشتیم اسم فعل که دال بر صیغه است؟ حکم فعل را دارد. تعال که فعل نیست؛ ولی معنای بیا را دارد. اسم فعل است. نزال، علیک، به آن می گویند اسم فعل. این ها را ان شاء الله فردا باید وارد بشویم.

اما قولی که من دادم به دو نفر از آقایان. اشکال خوبی هم شده. یکی از اشکالات را بخوانم. نوشتند که گفتید منظور مرحوم آخوند از این که صیغه امر حقیقت در وجوب است این است که من می خواهم نخوانم طولانی است. ایشان می خواهد بگوید که آیا داعی می تواند داخل در معنی بیاید یا نه؟ حتماً می گویند این یعنی چه؟ آقای آخوند در آن احتمال دوم فرمود ممکن است بگوییم صیغه هرگاه برای انشای طلب باشد به داعی بعث، آن وقت معنای حقیقی می شود؛ یعنی داعی را بیاوریم داخل در معنی. بگوییم اگر به داعی بعث باشد، می شود حقیقت. اگر به داعی بعث نباشد، می شود مجاز. سؤال کردند مگر داعی یا عوض شدن می تواند در معنی تأثیر کند؟ بله. دست واضح است. واضح به نظر حق ندارد؟ باید از شما اجازه بگیرد بگوید صیغه را استعمال کردی اگر به داعی تحریک بود، در معنای خودش به کار رفته، اگر به داعی تمسخر و تعجب و این ها بود، در معنای خودش به کار رفته. پس جواب سؤال ایشان این است که هیچ مانعی ندارد.

یکی از آقایان دیگر سؤال کردند که اگر بعضی از داعی ها ذاتی برای معانی موضوع له هستند مانند بعث و تحریک یا طلب فهم در صیغه امر و استفهام، بنابراین بعد از استعمال صیغه امر و استفهام به داعی تعجیز و توبیخ، دیگر انشای طلب و استفهام وجود نخواهد داشت تا بگوییم صیغه امر در معنای انشای طلب به داعی تعجیز مجازاً استعمال شده. این فاضل بزرگوار می دانید می خواهد چه بگوید؟ می خواهد بگوید اگر قرار شد صیغه

استفهام یا صیغه امر در آن غیر انشای طلب و غیر طلب فهم باشد، دیگر اصلاً بروید به طرف همان معنای سوم. آخر کار هم نوشتند از این رو قول پررنگ تر شده است. اولاً به شما بگویم چون ایشان تنها هم نیست. بعضی رفقای دیگر هم در کلاس می‌خواهند بگویند که قول سوم خیلی خیلی هم بی‌ربط نیست. قول سوم این بود که ما یک معنای حقیقی درست کنیم. مثلاً بگوییم انشای طلب به داعی بعث یا انشای استفهام برای واقعاً فهمیدن، کشف مجهول. این را بگوییم معنای حقیقی، بقیه‌اش را اصلاً انشا نگوئیم، انشای طلب در بقیه هم باشد. نه مثلاً بگوییم همانی که ابن‌هشام گفت. یکی از معانی همزه تعجب است. دیدید در فارسی هم می‌گوییم واقعاً تو این حرف را زدی؟ دستش را هم گاز می‌گیرد، می‌گوید تو این حرف را زدی؟ تو این کار را کردی؟ نمی‌خواهد حالا ملامت کند؛ البته ممکن است تعجب باشد، ملامت باشد، همه این‌ها با هم جمع است. یعنی یک نفر بگوید معنای همزه تعجب است. چه بگوید تو این حرف را زدی یا بگوید تعجب منک فی قولک هذا، فی مقاتلک هذه. یکی است؛ ولی من به این فاضل محترم و بعضی از دوستان کلاس می‌گویم می‌دانید ما چرا سراغ قول سوم نمی‌رویم؟ چون بالوجدان حس می‌کنیم که همزه نمی‌خواهد نقش تعجب را بازی کند. بله مفادش تعجب است؛ اما القای استفهام دارد می‌کند. وقتی دستش را گاز می‌گیرد مثلاً به پسرش می‌گوید باباجان واقعاً تو این حرف را زدی؟ انشای استفهام است؛ منتها بفرما شکل استفهام است، نه استفهام به معنای طلب فهم علی وجه الحقیقه بداعی تعجب. نه این را نگوئید؛ ولی حداقل ابرازش و ظاهرش که استفهام است یا آن‌جایی که می‌خواهد بگوید بزن، صورتش را می‌برد جلو. تعجیز. یک‌دفعه می‌گوید انت عاجز یا انت اعجز. تو عاجزتر از این هستی که من را بزنی؛ اما گاهی هم می‌گوید که بزن، بفرما بزن. این دو یک مفاد دارد؛ اما یکی در قالب خبر است، یکی در قالب انشا است. یکی با جمله اسمیه آمده، انت اعجز من ان تضربنی، یکی در قالب هیئت آمده. لذا معنای حرفی است. بله مفادش یکی است. ما سراغ معنای سوم نمی‌رویم به این خاطر است؛ البته بعضی‌ها می‌گویند این که شما گفتید معنای دوم هم نیست، یک چیز چهارمی است؛ چون در معنای دوم این بود که انشاء الطلب هست. حالا یا معنای دوم را بسطش بدهید یا بگوئید یک چیز چهارمی باشد. با توجه به مناقشه ما. فکر کنم کفایت کند. ان شاء الله برای بحث یک‌شنبه بحث جدید را پیش مطالعه کنید.

الحمد لله رب العالمین.